پیوند آوایی معنایی واژگان

«روح، ریح، ریحان»

از منظر اشتقاق

همت بیگی
کارشناس ارشد ادبیات عرب
و دبیر معارف اسلامی شهرستان دامغان

چکیده

این مقاله، با ارائهٔ معنای لغوی و اصطلاحی «روح» و ارتباط آن با دیگر مشتقات در زبان عربی و ضمن اشاره به نمونه‌هایی از کاربرد آن، به بیان مفهوم و مصداق آن در قرآن کریم و نهج‌البلاغه پرداخته است. ریشه‌یابی معنایی برخی واژگان و بررسی سیر تطور و تغییر معنایی آن‌ها در طول زمان و همچنین توجه به معانی اولیه و بنیادی آن‌ها نقش به‌سزایی در ارائهٔ ترجمهٔ صحیح و درک و فهم متون دارد. لذا در این نوشتار تلاش بر آن است که واژهٔ «روح» و برخی از مشتقات و مترادفات آن از منظر آوایی و معنایی مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد و پیوستگی معنایی‌ای که بین آن‌ها نهفته است روشن گردد.

کلیدواژه‌ها: ارتباط آوایی، معناشناسی، اشتقاق، روح، ریح، ریحان

مقدمه

معناشناسی، دانش بررسی و مطالعهٔ معانی در زبان‌های انسانی است. به‌طور کلی به بررسی ارتباط میان واژه و معنا، معناشناسی گفته می‌شود و در زبان انگلیسی، نام‌های متعددی دارد که مشهورترین آن‌ها واژهٔ «semantics» است. اما در زبان عربی برخی آن را «علم‌الدلاله» و برخی «علم المعنی» می‌نامند (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۱۹) دانش معناشناسی، به‌ویژه در تفسیر موضوعی قرآن، نقش فراوانی ایفا می‌کند. زیرا این امکان را برای ما فراهم می‌کند که روابط معنایی مفاهیم مختلف قرآنی را به شیوه‌ای روشمند، استخراج نماییم. فهم درست معنای یک واژه نیازمند استفاده از روش‌های گوناگون معنی‌شناسی است تا به واسطهٔ آن، علاوه بر یافتن روابط میان واحدهای معنایی، به توصیف دقیقی از این روابط نیز دست بیابیم.

زمینهٔ تحقیق در معنی‌شناسی، خود زبان است و معنی‌شناسی از طریق زبان و با بهره‌مندی از مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها و روش‌ها به دنبال درک معنی است و آنچه معناشناسی به دنبال آن است، بررسی شرایط تولید و دریافت معنا در گفتمان است (شعیری، ۱۳۸۱: ۳۷). یکی از بخش‌های دانش زبان‌شناسی، معناشناسی (semantics) است که از نام یونانی (sema) یعنی نشانه و فعل (semaino) یعنی معنی‌دادن گرفته شده است. معناشناسی در حقیقت مطالعهٔ محتوای زبان است (فضیلت، ۱۳۸۵: ۶۲).

پیوند لفظ و معنا پیوندی است ریشه‌دار و ذاتی و طبیعی. شاید طرفداران این نظریه خودشان هم پیدایش زبان را براساس تقلید از اصوات موجود در طبیعت به‌حساب می‌آورند. برخی هم به وجود پیوند ضروری میان لفظ و معنا، شبیه پیوند الزامی بین آتش و دود اعتقاد داشتند

پیوند لفظ و معنا پیوندی است ریشه‌دار و ذاتی و طبیعی. شاید طرفداران این نظریه خودشان هم پیدایش زبان را براساس تقلید از اصوات موجود در طبیعت به‌حساب می‌آورند. برخی هم به وجود پیوند ضروری میان لفظ و معنا،

شـبیه پیوند الزامی بین آتش و دود اعتقاد داشـتند. برخی دیگر معتقد بودند که پیوند بین لفظ و معنا، تنها یک پیوند تصادفی است، اما مطابق با ارادهٔ خداوند (مختار عمر، ۱۳۸۵: ۲٦). برخـی از زبان‌پژوهـان گویند: «پیوند بین لفظ و معنا صرفاً از طریق قرارداد اجتماعی به‌وجود آمده است (باطنی، ۱۳٦۳: ۱۳٤).

هـر واژه دارای یک صورت آوایی و یک محتوای معنایی اسـت. به دیگر سـخن، هـر واژه در حکم ظرفی اسـت که مظروف، محتوا و معنای آن اسـت. با این همه نمی‌توان یک واژه را به تنهایی و مستقل از اجزای دیگر زبان، کامل دانست و بررسـی کرد. زیرا همهٔ این نشـانه‌های زبانی در ارتباط با یکدیگر و در کل نظم زبان است که می‌توانند نقش خود را در ایجاد تفاهم ایفا نمایند (باقری، ۱۳۷۱: ۲۱۸). لفظ و معنی به تنهایی معیارسنجش نیستند، بلکه این پیوستگی و ارتباط آن‌هاست که ارزش سخن و کلام، سخنوران را بالا می‌برد.

برخی از زبان‌شناسان، تغییر معنا از طریق کسب معانی جدید کلمه را به درختی تشبیه می‌کنند که شاخه‌های تازه می‌رویاند. این شاخه‌ها نیز به نوبهٔ خود شاخه‌های کوچک‌تری را می‌رویانند. شـاخه‌های تازه، شـاخه‌های قدیمی را پنهان می‌کننـد و آن‌هـا را از بین می‌برند، اما این امر همیشـگی نیست. بسیاری از معانی پیشین برای قرن‌ها، برخلاف رشد معانی جدید و بعدی همچنان شـکوفا می‌شـوند و منتشر می‌گردند (مختارعمر، ۱۳۸۵: ۱۹۰).

شناخت واژه‌ها و مفردات از جمله مقدمات مهم در فهم متون ادبی و تفسیر به‌شمار می‌رود. هرکس بخواهد از درک و فهم متون و تفسیر بهره‌مند شود و به شگفتی‌های آن مطلع گردد باید با الفاظ آن آشـنا شـود، زیرا در برخی از واژگان معانی عمیقی نهفته است که بدون آگاهی از آن‌ها دسترسی بر محتوا و معانی آن‌ها ممکن نخواهد بود. شـناخت واژه‌ها تا آنجا دارای اهمیت اسـت که اگر بررسـی دقیقی در مورد معنی آن نشـود، ممکن است به درک ناصواب و غیرصحیح آن منجر شود.

در این پژوهش تلاش شـده اسـت کـه واژهٔ «روح» به همراه دیگر مشـتقات آن مورد بررسـی قرار گیرد. این واژه یکی از واژه‌های پررمز و رازی است که در حوزهٔ انسان‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته است و فیلسوفان، متکلمان، عارفان، روان‌شناسـان و لغویـان در بیان حقیقـت آن نظراتی ابراز داشـته‌اند. با وجود پاره‌ای اشـتراکات در کاربرد این واژه در ادیان و علوم، تفاسـیر متفاوتی از روح ارائه شـده است. این واژه در زبان‌های عربی و عبری با گویشـی یکسـان به‌کار رفته است و در آیات تورات، انجیل و قرآن نیز با همین لفظ آمده و منشأ تفسیرهای مختلفی شده است. در زبان انگلیسی الفاظی چون، Spirit، Ghost و Soul برای روح اسـتفاده می‌شـود که هر یک مفهـوم نزدیک به دیگری ولی در عین حال متفاوتی را القا می‌کنند.

بـرای جلوگیری از خلط در مفاهیم، بهتر آن اسـت که مطالعهٔ پدیـدهٔ روح در هر نظام، با تعابیر خاص همان نظام فکری مورد بررسی قرار گیرد. هدف اصلی این نوشتار، ارائهٔ تصویری روشـن از مفهـوم، مصداق و تقسـیم‌بندی روح و مشتقات آن است. برای دست‌یابی به تحلیلی متقن از روح، لازم است از پیشینهٔ معنایی این واژه در زبان عربی و عبری و کتب آسمانی پیشین نیز یاری جوییم.

تحول معناشناختی واژهٔ «روح»

بسـیاری از تفاسـیر قرآن در شـرح کاربرد روح دچار پراکندگی آرا ء شـده و بـه جای روشـنگری، ابهام‌آفرینی کرده‌اند. در این میان هرجا از حیات و آثار آن نشانی هست، این نشان، نشانگر وجود مرتبه‌ای از روح است. روح موجود در فرشتگان، انسان‌ها، حیوانات و نباتات همگی از افاضات روح مطلق است (طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۱۷، ۱۳۷۲).

در بیان معنای ایـن واژه، لغویان نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند. ابن‌فارس گوید: واژهٔ «روح» دارای یک معنای اصلی اسـت و آن وسعت، انبساط و گسـتردگی است (ابن‌فارس، ۱٤۰٤، ریشهٔ روح)، روح در اصل همان «ریح» است و حرف «یا» در کلمهٔ ریح در اصل واو بوده، و به سبب کسرهٔ ماقبلش به «یا» تبدیل شده، روح انسان مشتق از «ریح» است گفته می‌شـود: أراحَ ألإنسـانُ، أی إذا تنفَـسَ. و أرَاحَ القومُ: یعنی دَخَلُوا فی الرِّیح (رک: همان). لغت‌پژوهان دیگر چون خلیل بـن احمد، ازهری، جوهری و ابن‌درید صرفاً به ذکر معانی و مصادیق این ماده پرداخته و در مقام تعیین معنای اصلی این باب نبوده‌اند.

آیاتی دلالت دارد بر این‌که روح مرتبه‌ای از وجود اسـت که در پیکر انسـان جریـان یافته، از این‌رو بـه عنوان روح نفخه‌ای یاد شـده اسـت این آیات عبارت‌اند از: «نفخت فیه من روحی» (الحجر/ ۲۹)، «نفخ فیه من روحه» (السـجده/ ۹)، «فنفخنا فیها من روحنـا» (الانبیاء/ ۹۱). رُوح به معنی نَفَس یعنی چیزی که انسان به‌واسطهٔ آن زنده است و در تمام

جسم جریان دارد آمده است. غالباً معنی روح یعنی چیزی که در کالبد انسان باشد و زنده بودن او مربوط به آن است.

خلیل ابن احمد در معجم العین آورده است: «الروح: النفس التی یحیی بها البدن، یقال خرجت روحه ای نفسُه» (العین ذیل مادهٔ روح). در برخی از آیات به معنی وحی آمده است: «اوحینا الیک روحا من امرنا» (الشوری/ ۵۲)، یکی دیگر از معانی روح، جبرئیل است: «نزلَ به روح الأمین» (الشعراء/ ۱۹۳). در آیهٔ ذیل خداوند حضرت عیسی را روحی از جانب خود دانسته است: «انما المسیح عیسی بن مریم رسول‌الله و کلمتهِ القاها الی مریم و روح منه» (النساء/ ۱۷۱). وجه تسمیه «وحی» به روح از آن جهت است که انسان به‌وسیلهٔ وحی الهی زنده است و زندگی می‌کند.

برخی از شارحان تورات گفته‌اند: کلمهٔ «رُوح» در عبری به معنای هوای متحرک است و باد و نَفَس از موارد کاربرد آن است۱. نیز گفته‌اند: «روح» در عبری از فعلی که به معنای تَنَفُّس و دمیدن است اشتقاق یافته است. گاهی به «وزیدن باد» و گاهی به «باد» ترجمه شده است. معادل یونانی واژهٔ روح «pneuma» «نیوما» است که از فعل «نیو» به معنای «نَفَس» کشیدن یا دمیدن مشتق شده است۲.

برخی از مشتقات این واژه عبارت‌اند از «رَوْح» به معنی «شادی، و خوشحالی، آسایش و استراحت، رحمت و مهربانی» (زبیدی، ۱۹٦٦، ذیل مادهٔ روح). خداوند در قرآن کریم آن را به معنی «رحمت» آورده‌اند: «لا تیأسوا من رَوح الله» (یوسف، ۸۷). امام علی(ع)، آن را با همین معنا آورده‌اند: «لَمْ یُؤْیِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللهِ وَ لَمْ یُؤمِنْهُمْ مِنْ مَکْرِ اللهِ.» و از مهربانی او نومید نکند و از عذاب ناگهانی خدا ایمن نسازد (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: ٦٤۲).

«وَ لا تَیأَسَنَّ لِشرّ هذه الأمةِ مِنْ رَوْحِ اللهِ.»، و بر بدترین افراد این امت از رحمت خدا نومید مباشید (همان: ۷۲۰).

«باشَرْوا رُوحَ الیقین» (همان: ٦٦۰). واژهٔ «**ریح**» از همان ماده به معنی «باد و نسیمی که بین آسمان و زمین باشد (ابن منظور، ۱٤۰۵، ذیل مادهٔ روح). وجه تسمیهٔ آن این است که با وزیدنش آسایش و آرامش و شادی را همراه خود دارد و به این دلیل از «رُوح» مشتق شده است. امام علی(ع) واژهٔ «ریح» را با همین معنا آورده‌اند: «یَمیلُونَ مَعَ کُلِّ رِیحٍ؛ «عَطِرُ ریحُة»، بوی آن خوش و عطرآگین است (همان: ۷۲٤).

واژهٔ «**ریحان**» از «روح» مشتق شده است، به معنی گیاه خوشبو که با نشاط باشد، فرزند نیک و صالح، رزق و روزی حلال (زبیدی، ۱۹٦٦، مادهٔ روح). «ریحانه» در کلام امام علی(ع) با همین معنا آمده است: «أَمّا بَنُو مَخْزُومٍ فَرَیْحَانَةُ قُرَیْشٍ.»، اما بنو مخزوم گل خوش‌بوی قریش‌اند (نهج‌البلاغه: ٦۵۲).

ریح به معنای نسیم هواست، باید بگوییم قدرمشترک معانی این کلمه و مشتقات آن «جریان» است. روح نیز حاصل یک امری است که جریان می‌یابد. گاهی در جریان مادی به‌کار می‌رود و گاه در جریان‌معنوی.

واژهٔ «**راحة**» از همین اصل به معنی آسایش و آرامش، کف دست (طریحی، ۱۳٦۷، مادهٔ روح)، در نهج‌البلاغه آمده است: «أعینَ مَنْ غَنیَ عنها بالرّاحةِ»، آن کس که خود را از آن بی‌نیاز انگاشت در آسایش است (همان: ۷۱٦). واژهٔ «**مراح**» از مشتقات آن به معنی خوابگاه و استراحتگاه حیوانات؛ واژهٔ «مُراح» در نهج‌البلاغه، به معنی «آغل» آورده‌اند: «وَ ما کانَ مِنْ مُراحِها و سائِمها.»، و آن گروه از چهار پایان شبانگاه به آغلشان برمی‌گردند (همان: ۳٦٦). «**راح**» از مترادفات آن به معنی شراب (زبیدی، ۱۹٦٦، ماده روح). مِرْوَحة از همین ماده به معنی ابزاری که هوا را به جریان درمی‌آورد. «**مَرْوَحَة**» نیز از مترادفات آن به معنای بیابان و جایی که محل وزش باد است (جوهری، ۱۳٦۸، ماده روح).

اگر بخواهیم یک معنای اصلی برای کلمه روح و دیگر کلمات وابسته به آن بیابیم، به نظر می‌رسد با توجه به اینکه اصل همهٔ این کلمات «ریح» است و ریح به معنای نسیم هواست، باید بگوییم قدرمشترک معانی این کلمه و مشتقات آن «**جریان**» است. روح نیز حاصل یک امری است که جریان می‌یابد. گاهی در جریان مادی به‌کار می‌رود و گاه در جریان معنوی. با دقّت در موارد کاربرد مشتقات این کلمه، همین معنا مورد تأیید قرار می‌گیرد. شایان ذکر است که «رَوح» مصدر و «رُوح» اسم مصدر است مانند غَسل و غُسل. پس رُوح حاصل جریان است.

محقق معاصر، حسن مصطفوی، نویسندهٔ کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» به اظهار نظر در معنای اصلی این کلمات پرداخته است. وی پس از نقل اقوال لغویون می‌نویسد: «التحقیق انّ الاصل الواحد فی هذه الماده، هو الظهور و جریان امر لطیف» یعنی یگانه معنای اصلی این ماده، جریان امری لطیف و ظهور آن است. ایشان، جریان رحمت، جریان وحی، ظهور مظاهر قدسی، تجلی فیض حق را از مصادیق روح می‌داند. وی فُسحت و وسعت را از آثار ظهور و جریان دانسته است (مصطفوی، ۱٤۱٦ ه).

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که واژگان «رُوح، رَوح، ریحان، ریح، راحة، مُراح، راح، مِرْوَحة» همگی از یک اصل‌اند، اشتراک معنایی آن‌ها، «جریان» است. این ارتباط معنایی به صورت ذیل قابل تأمل و بررسی است:

۱. کلمهٔ «روح» همزاد و هم‌خانوادهٔ «ریح» است و مرکزیت معنا در آن دو «جریان» است. «روح» نامی برای یک امر غیرمحسوس است، ولی «ریح» (نسیم، باد) نامی

برای یک جریان محسوس و معیّن است. درک ما از این جریان محسوس (ریح) می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای درک ما از چند و چون آن معنای نامحسوس که روح نامیده می‌شود. «نسیم» و «باد»ی که در طبیعت هست نادیدنی است. همان‌گونه که روح انسان نادیدنی است. اما هر ذی روحی وزش نسیم بیابان را بر پوست خود می‌تواند حس کند و در طبیعت پدیده‌هایی وجود دارد، مانند آب، سنگ، خورشید، ماه و غیر آن‌ها که می‌توان آن‌ها را دید و به دیگران نشان داد. اما «ریح» (باد) این پدیدهٔ بی‌قرار که حتی برای لحظه‌ای نمی‌توان آن را به بند کشید، نشانه‌ای می‌شود برای درک نسبی ما از رازآمیزترین امر باطنی یعنی «روح».

۲. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم «ریح» به نقل از قرآن کریم، آبستن نمودن و بارور کردن گیاهان است، یعنی زندگی بخشیدن به آن‌ها «وَ أَرْسَلْنا الرِّیاحَ لَواقِحَ» (حجر: ۲۲)، «فَأَرسَلْنا إلیها رُوحَنا» (مریم: ۱۷) و معنای اصلی روح نیز جان بخشیدن به موجودات است.

۳. ریح در صبحگاهان، بسی خوشایند و باطراوت می‌وزد و احتمالاً به همین جهت، واژهٔ «ریح» به معنای مهربانی و لطف هم بوده است. یعنی نسیم که عطر و بوی بوته‌های پراکنده بیابان را به همراه دارد شامهٔ آدمی را نیز برمی‌انگیزد.

٤. ارتباط معنایی واژهٔ «ریحانة» با دیگر مشتقات، حاکی از آن است که واژهٔ «ریحانة» به معنی گل خوش‌بو آمده است و گیاهان خوش‌بو نشاط‌آور و باطراوت هستند و بوی خوش در آن‌ها **جریان** دارد. «ریحانة» به معنی فرزند نیکو و صالح آورده‌اند، شاید به اعتبار این باشد که فرزندان نیکو مایهٔ خیر و برکت و عامل شادی و نشاط والدین هستند و شادی و نشاط در آن‌ها **جریان** دارد.

۵. هم در قرآن و هم در تورات و انجیل از روح به عنوان موجودی که منشأ حیات است نام برده شده است، حیاتی که ابتدایی‌ترین مرحلهٔ آن در گیاهان و حیوانات و بالاترین و پاکیزه‌ترین مرتبهٔ آن در فرشتگان و به‌ویژه در فرشته وحی است تا جایی که «روح القدس» نام گرفته است.

هم در قرآن و هم در تورات و انجیل از روح به عنوان موجودی که منشأ حیات است نام برده شده است، حیاتی که ابتدایی‌ترین مرحلهٔ آن در گیاهان و حیوانات و بالاترین و پاکیزه‌ترین مرتبهٔ آن در فرشتگان و به‌ویژه در فرشته وحی است تا جایی که «روح القدس» نام گرفته است

پی‌نوشت

۱. رک: کتاب مقدس، سفر تکوین، باب ٦، آیه ۱۷ پاورقی شماره ٦، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸۹ م.

۲. دایرةالمعارف الکتابیة، صموئیل حبیب، فایز فارس، منیس عبدالنور و جوزیف صابر، ج ٤، ص ١٤٤ و ١٤١، ماده روح، قاهره، ۱۹۹۰ م.

منابع

۱. قرآن کریم

۲. ابن‌درید، ابوبکر محمدبن الحسن؛ **جمهرةاللغة**، حیدرآباد، (١٣٤٥ قمری)

۳. ابن‌عباد، صاحب؛ **المحیط فی اللغة**، ط ۱، بیروت (١٩٩٤ م)

٤. ابن‌فارس، احمد؛ **مقاییس اللغة**، تحقیق و ضبط؛ عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الأعلام الاسلامی، (١٤٠٤ قمری)

۵. ابن‌منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن مکرم؛ **لسان العرب**، قم، نشر أدب الحوزة، (١٤٠٥ قمری)

٦. أنیس، ابراهیم، و دیگران؛ **المعجم الوسیط**، ط ۳، مکتب نشر الثقافة الاسلامیة، (١٤٠٨ قمری)

۷. باطنی، محمدرضا؛ **زبان و زبان‌شناسی**، تهران، انتشارات امیرکبیر، (١٣٦٣ قمری)

۸. باقری، مهری؛ **مقدمات زبان‌شناسی**، تهران، دانشگاه پیام نور، (۱۳۷۱ قمری)

۹. پالمر، فرانک؛ **نگاهی تازه به معنی‌شناسی**، ترجمهٔ کورش صفوی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، (١٣٦٦ قمری)

۱۰. الجوهری، اسماعیل بن حماد، **تاج صحاح و صحاح العربیة**، تحقیق؛ احمد عبدالغفور عطار، ط ۱، دارالعلم للملایین، (١٣٦٨ قمری)

۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **مفردات**، ترجمهٔ سیدغلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی، (١٣٦١ قمری)

۱۲. الزبیدی، مرتضی، ، **تاج العروس**، ط ۱، بیروت، منشورات دارمکتبة الحیاة (١٩٦٦ م)

۱۳. شعیری، حمیدرضا، **مبانی معناشناسی نوین**، تهران، انتشارات سمت، (۱۳۸۱ قمری)

١٤. طباطبایی، سیدمحمدحسین، **تفسیرالمیزان**، چاپ چهارم، قم، دارالکتب الاسلامیة، (١٣٦٢ قمری)

۱۵. الطریحی، الشیخ فخرالدین، **مجمع البحرین**، ط ۲، مکتب نشر الثقافة الاسلامیة، (١٣٦٧ قمری)

١٦. الفراهیدی، خلیل ابن احمد، **معجم‌العین**، تحقیق؛ عبدالله درویش، بغداد، (١٩٦٧ م)

۱۷. فضیلت، محمود، **معناشناسی و معانی در زبان و ادبیات**، انتشارات دانشگاه رازی، (۱۳۸۵ قمری)

۱۸. فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب، **القاموس المحیط**، بیروت، مؤسسة الرسالة، (١٤٠٧ قمری)

۱۹. فیومی، احمدبن محمدبن علیّ المقری، **المصباح المنیر**، دارالهجره، (١٤٠٥ قمری)

۲۰. قرشی، سید علیّ اکبر، **قاموس القرآن**، چاپ هفتم، دارالکتب الاسلامیة، (۱۳۷۵ قمری)

۲۱. مختارعمر، أحمد، **معناشناسی**، ترجمهٔ سیّدحسین سیّدی، مشهد، دانشگاه فردوسی، (۱۳۸۵ قمری)

۲۲. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات قرآن**، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، (١٣٦٠ قمری)